

## جامعه‌ی سیاسی شده رویاروی بازی کثیف سیاست:

### آیا سیاست مردمی تحقق خواهد یافت؟

امین حسوری

قابل انتظار بود که تداوم حضور مردم در خیابان‌ها، موازنه‌ی قوا را چنان تغییر دهد که سیاست‌بازان معتاد قدرت، به دادن امتیازاتی ناگزیر به نفع مردم تن دهند. این قاعده‌ی عمومی در تاریخ تحولات پر تنوع جوامع بشری است که حقوق و دستاوردهای اجتماعی – مدنی نتیجه‌ی مبارزات مستمر مردم با حاکمان است. اما نباید از یاد برد که در طی این عقب‌نشینی‌ها حاکمان همواره بر این امر واقفند که دادن امتیازات، بخشی ناگزیر از جدال در حال وقوع و تاثیرگذار در چگونگی تحولات بعدی آن است؛ بنابراین محتوای امتیازات و نحوه‌ی واگذاری آنها را به دقت مورد محاسبه قرار می‌دهند. این مسیری است که دستگاه حاکمه‌ی مخوف ایران در روزهای اخیر می‌پیماید.

از سوی دیگر جناح اصلاح طلب (که در فراز و نشیب‌های کارزار قدرت از مدت‌ها پیش به چهره‌هایی نظیر رفسنجانی هم عضویت افتخاری بخشیده است)، به خوبی بر این امر واقف است که در شرایط حاضر تنها شانس اش برای بازگشت به (یا باقیماندن در) عرصه‌ی قدرت، حضور اعتراضی مردم در خیابان‌هاست؛ البته اعتراضاتی که شدت و دامنه و مضمون و شعارهای آنها قابل مهار باشد و بتوان به عنوان ابزار چانه‌زنی آن را مورد معامله قرار داد. بر این اساس هر دو جناح مدعی قدرت، به رغم همه‌ی کشمکش‌ها و رقابت‌ها، از همان روزهایی که ناکارآمدی ابزار کشتار برای سرکوب جنبش مردمی عیان گشت، در این خط مشی هم نظر بوده‌اند که برای مهار جنبش بهتر است خواست‌هدایت‌گری و متولی‌گری اصلاح‌طلبان نسبت به جنبش مردمی هر چه زودتر رسمیت داده شده و تثبیت گردد. (این گفته طبعاً به معنای دنباله‌روی مردم از اصلاح‌طلبان نیست، چرا که عده‌ی زیادی از مردم نیز در ادامه‌ی سیاست انتخاباتی «انتخاب میان بد و بدتر»، آگاهانه و با دلایلی پذیرفتنی وانمود می‌کنند که اعتراضات آنها در همان چارچوب توصیفات رسمی حاکمان و مدعیان از جنبش جاری جای دارد و به واقع هم‌قدمی با اصلاح‌طلبان را تنها به عنوان اجباری مقطعی تلقی می‌کنند).

از این منظر می‌توان و می‌بایست روند شتاب یافته‌ی حوادث در روزهای اخیر را با دیدی انتقادی نگریست. در اینجا برای طرح ملموس‌تر مساله شاید مفید باشد که پاره‌ای از این حوادث را در رشته‌ای معنادار مرور کنیم:

1- با سخنرانی رفسنجانی در نماز جمعه (26 تیرماه) که با حضور اعتراضی گسترده‌ی مردم در خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران همراهی می‌شد، نقطه‌ی عطفی در نحوه‌ی مواجهه‌ی حکومت با بحران حاصل از خیزش آزادیخواهانه‌ی مردم رقم خورد. این سخنرانی که پیش از انجام و پس از آن با تبلیغات و بزرگنمایی‌های زیادی از سوی رسانه‌های اصلاح طلب و همسویان داخلی و خارجی آنها و نیز رسانه‌های بزرگ بین‌المللی همراه شد، در وهله‌ی نخست از این زاویه قابل بحث است که چگونه در شرایطی چنین بحرانی، جریان حاکم حاضر شد با سپردن تریبون به رفسنجانی، فرصت مهمی برای عرض‌اندام در اختیار جناح رقیب قرار دهد؛ به ویژه آن که این تریبون به کسی سپرده شد که در ادامه‌ی کشمکش‌های درونی قدرت، یکی از مغضوبین اصلی دستگاه حاکم نمایانده شده است؛ (این رانده‌شدگی از بارگاه قدرت، در ظاهر و از سوی اردوگاه اصلاح‌طلبان، نتیجه‌ی «حمایت از جنبش مردمی» معرفی می‌گردد).

2- رفسنجانی در سخنان خود به رسم همیشگی با تاکتیک نخ‌نما شده‌ی «یکی به نعل، یکی به میخ»، ضمن اعلام وفاداری به نظام و رهبری، کوشید با طرح خواسته‌هایی حداقلی – البته از منظری فرودست - ، حمایت اش از جنبش مردم را هم به طور تلویحی ابراز نماید، تا در این مقطع حساس، خود او و جریان اصلاح طلب همسو با او از پشتیبانی تعیین‌کننده‌ی مردم محروم نمانند (شعار «هاشمی دروغ بگی خانی» به روشنی گویای آن است که نسبت میان جریان اصلاح طلب با جنبش مردمی، اتصالی شکننده است که جای مانور زیادی باقی نمی‌گذارد)؛ این حمایت اما در عین اجتناب ناپذیری، بسیار حساب شده عرضه شد و بی‌شبهت به حمایت از یک طفل گنه‌کار (مردم) در برابر شکایت همسایه‌ای خشمگین (حکومت) نبود؛ جدا از این که خیل مداحان سیاسی و قلم به دست‌ان وابسته به این طیف، تلاش و خلاقیت وافری به کار بردند تا از بطن این سخنان دو پهلو، محتوایی رادیکال و دشمن‌شکن استخراج کنند؛ تلاش‌هایی که هم آوا با گزارش «سی‌ان‌ان» و خواهران هم‌زادش، حضور خیابانی انبوه مردم در آن روز را بسیار کمرنگ‌تر از سخنان بی‌فروغ رفسنجانی ترسیم نمود.

با این وجود از منظر بحث کنونی ما در این نوشتار و با توجه به روند حوادث اخیر، تحلیل خواسته‌هایی که رفسنجانی در ضمن سخنانش در آن «نماز جمعه ی تاریخی» (به تعبیر «دوستانش») طرح کرد، ضرورت ویژه ای می‌یابد؛ چرا که بیان آنها را می‌توان نوعی اعلام شرایط در حین ارسال «پیام آتش بس» تلقی کرد. اما چرا شرایط آتش بس به طور علنی و از تریبون نماز جمعه (با تبلیغات پیشین و پسین فراوان) اعلام می‌شود؟! (در حالیکه جناح‌های قدرتمدار از دیرباز راه‌های امنی برای مذاکرات و توافقات محرمانه و پشت پرده می‌شناسند)؛ خیلی ساده به این دلیل که مخاطبان این پیام تنها حاکمان نبودند، بلکه در واقع مردم مخاطبان اصلی این پیام بوده‌اند؛ تا به این وسیله این حس در آنان القاء شود که گویا از این مجرا صدای آنان به گوش حاکمان رسانده شده است؛ به عبارت دیگر با این ترفند هم خواسته‌های مردم به طور «موجهی» تقلیل داده می‌شود و هم جناحی خاص، ادعای نیمه علنی خود مبنی بر نمایندگی و یا قیمومیت جنبش مردم را رسمیت و عینیت می‌بخشد. (طرفه آنکه هاشمی در همان روز در واکنش به برخی شعارهای مردم گفته بود: «من همین حرف‌ها را بهتر از شما بیان می‌کنم»). بدیهی است که این موجه‌نمایی و این رسمیت بخشیدن با تاکید و تمرکز رسانه‌ای بر حضور داوطلبانه‌ی مردم در نماز جمعه و استقبال آنها از آن دنبال می‌شود؛ یعنی نادیده انگاشتن آگاهانه‌ی این واقعیت که مردم با دیدگاه‌های سیاسی گوناگون، از هر بهانه‌ای برای حضور خود در خیابان‌ها استقبال می‌کنند.

3- به نظر می‌رسد حکومت پس از نمایش‌های مضحکی از برافروختگی و مقاومت (نظیر سخنان یزدی و غیره) به خواسته‌های طرح شده توسط رفسنجانی یک به یک تن داده است: صدا و سیمایی تادیب شده و مهربان که علاوه بر شماطت احمدی نژاد، با گشاده دستی مسجد مجل اش را برای سوگواری به خانواده‌ی یکی از جان‌باختگان (روح‌الامینی) پیشکش می‌کند؛ همان رسانه‌ای که تا چندی پیش معترضان را اوباش و اعتشاش‌گران می‌خواند و با ترفند‌های پیچیده، قتل‌نوا را توطئه‌ی دشمنان حکومت تصویر می‌کرد؛ مادر سهراب اعرابی اجازه می‌یابد در شورای شهر تهران از مرگ عزیزش بگوید؛ قوه‌ی قضاییه دستور رسیدگی فوری به چگونگی مرگ محمد کامرانی 18 ساله، هم او که دندان‌هایش را طی شکنجه خرد کرده بودند، را می‌دهد؛ به نمایندگان مجلس اجازه‌ی بازدید از زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها را می‌دهند (البته زندانیان سیاسی را به رسم مالوف در دخمه‌های دیگری از سیاهچال‌ها پنهان می‌کنند، تا مانند این سی سال، حکومت اسلامی تنها حکومتی باشد که زندانی سیاسی ندارد!)؛ با فرمان ملوکانه‌ی مقام رهبری، بازداشتگاه مخوف کهریزک به علت «غیر استاندارد بودن» به سرعت تخلیه می‌شود (تا اطلاع ثانوی)؛ و ... و همه‌ی اینها به مثابه اجرای مفاد آتش بس، با جار و جنجال و آب و تاب رسانه‌ای فراوان انجام می‌شوند؛ همان رسانه‌هایی که اینک قیدهایشان پیرامون سخن گفتن از اعتراضات و سرکوب کمی شل تر شده تا به توصیه‌ی رفسنجانی در مردم ایجاد اعتماد گردد و استقبال از رسانه‌های خارجی کاهش یابد. همان گونه که با آزاد کردن آنهایی که جرم‌های «سبک» دارند (به تعبیر سخنگوی قوه قضاییه کسانی که معترض بوده‌اند، نه اغتشاش‌گر)، گزک از دست «دشمنان» نظام ستانده می‌شود.

بی‌گمان حکومت «صدای انقلاب» مردم را شنیده است، اما ترجیح داده است از زبان رفسنجانی و در قامت یکی از «حامیان درون حکومتی جنبش» به آن پاسخ بگوید، تا به این ترتیب ضمن کرنشی غیر مستقیم در برابر مردم و دامن زدن به خشم آنان، ابهت کذایی آن هم محفوظ بماند. در عین حال به این طریق به مردم چنین القاء می‌شود که: «شما آسوده بخوابید، که ما بیداریم!»؛ یعنی کم‌کم مهیا گردید تا با اعلام «ما» از خیابان‌ها به خانه‌ها تان برگردید!

4- به موازات اجرای این سناریوی «گره‌شد تائب و مسلمانان» از سوی حکومت، با زیرکی فراوان و وقاحت بیشتر، بازی «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!» به راه افتاده است: همه‌ی ارگان‌های نظامی و امنیتی و قضایی از خود سلب مسئولیت می‌کنند و مسئولانشان به مانند «پونس پیلات» (حاکم رومی اورشلیم در جریان به صلیب کشیدن مسیح) دست‌هایشان را به نشانه‌ی بی‌گناهی تکان می‌دهند و حتی علناً اعلام می‌شود که بخش ناشناخته‌ای از درون سیستم نظامی - امنیتی هدایت سرکوب‌ها و کشتارها را به عهده داشته است و لابد هدایت تقلب انتخاباتی را هم! (تکرار توجیحات شرم آور حکومت در جریان قتل‌های زنجیره‌ای دیگر اندیشان)؛ تو گویی رهبر حکومت اسلامی در انتظار جهانیان فرمان کشتار عمومی را در روز 29 خرداد صادر نکرده بود! آیا با یک نماز جمعه‌ی تاریخی می‌توان خاطره‌ی آن نماز جمعه‌ی تاریخی دیگر را از اذهان زدود؟!!

باری بی‌نتیجه ماندن فاز اولیه‌ی کشتار و سرکوب و تداوم دور از انتظار اعتراضات و مبارزات مردمی، نظام را واداشته است تا رویه‌ی بازی‌اش را تغییر دهد و به جای پنهان کردن و انکار اصل کشتارها، که او را در موقعیت تدافعی قرار می‌داد، اکنون در نقش دایه‌ی عزیز تر از مادر، ضمن همراهی کردن با موضوع، در مورد علت قتل‌ها و عوامل و آمران آنها نشانی‌های موهوم و غلط به مردم بدهد؛ پس باز هم فاجعه‌ای در شرف تکوین است: وقتی قاتلان، کمیته‌ی پی‌گیری علل قتل تشکیل می‌دهند، جای تردیدی نیست که این بار کمر به قتل حقیقت بسته‌اند؛ با این حال حکومت با رسمیت بخشیدن به نقش تازه‌ی خود، در صدد آن است

که چنان فضایی ایجاد کند که خود را تنها متولی موجه این امر جا بزند (هر چه باشد، عوامل دشمن به قصد تضعیف نظام مرتکب کشتار و جنایت شده اند و مانند همیشه نظام «ذی نفع» است) و مخالفان را به زعم خود خلع سلاح کند؛

5- اما در این بازی «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!»، اصلاح طلبان و بازوهای رسانه ای برون مرزی آنها هم به خوبی با حریف خود (رفقای انقلابی سابق) همراهی می کنند: آنها هم در تحلیل هایشان متولیان فجایع اخیر را بخش ناچیز و مرموزی از بدنه ی نظام معرفی می کنند؛ از نظر آنها – سخنان سازگارا - تنها عده ی انگشت شماری از روحانیون و نظامیان این روند را مورد تایید و همراهی قرار داده اند (لابد اعتراضات بخش های باقیمانده ی این دو نهاد قدرتمند، توسط همان عده ی انگشت شمار سرکوب و یا در نطفه خفه شده است!)؛ آنها بر این باورند که با رفتن احمدی نژاد و عده ی قلبی از اطرافیان او (نظیر مصباح یزدی و جنتی و ...) نقایص نظام کنونی مرتفع خواهد شد و شرایط برای اجرای بخش های «مغفول مانده ی» قانون اساسی فراهم می گردد! آنها این گونه می اندیشند چون مهار جنبش در مرزهای نظام مهمترین دغدغه ی آنهاست. جنبشی که نظام را با خود بیرد، جایی برای ماندن آنها هم باقی نخواهد گذاشت! پس در فضایل نظام آرمانی دهه ی نخست انقلاب و قابلیت های بی شمار کنونی آن داد سخن می رانند! از نظر آنها حکومت می تواند و می بایست دینی باشد، ولی برخی «آقایان» در این سال ها تصویر بد و نادرستی از قابلیت های دین اسلام ارائه داده اند! – سخنان اخیر کدیور و گنجی - ؛ لابد اگر مردم مجال دهند، دیگر «آقایان» تصویر واقعی اسلام را به زودی عرضه خواهند کرد!

6- احمدی نژاد این روزها حسابی تنها مانده است. این تصویری است واقعی از روزهای اخیر که برای خیلی ها هم جذاب و پذیرفتنی است. اما در شرایط حاضر این تصویر به گونه ای تبلیغ می شود که گویا تنها ماندن او فقط ناشی از عملکرد غلط و ماهیت پلید و ذهنیت تنگ نظرانه ی خود او بوده است، نه عملکرد جریانی که در تمامی این سالها از او استفاده ی ابزاری می کرده است. به واقع هم پیمانان سابق به سرعت او را ترک گفتند، چون اطمینان یافتند قطاری که او تظاهر به راندنش می کند، به مقصد نخواهد رسید. حتی روزنامه ی کیهان هم با حمله به تاخیر تعلل آمیز او در اخراج مشای، تلاش مضحکی کرد تا نوعی تقابلی کذایی میان او و رهبر را تصویرسازی کند. اما آیا او به راستی قطاری می راند؟ اینک همه از او دوری می جویند (حتی وزرای جنایتکاری چون محسنی اژه ای و صفار هرندی) تا باز هم بتوان از ظرفیت های بی پایان دشمن تراشی و منفور بودن او برای تطهیر سایر اجزای سیستم بهره گرفت؛ همانند «صعود مقاومت پذیر رفسنجانی» در چهار سال اخیر! به نظر می رسد بازیگردانان یا افراد بالادست شرایط را به گونه ای سامان داده اند که تمام خشم و انزجار عمومی از سیستم، در چهره ی یک «ضد قهرمان» که اینک زمان مرگ او فرا رسیده است، فرافکنی شود تا بتوان پایان خوشی (Happy-End) برای نمایش تدارک دید. از این لحاظ احمدی نژاد مانند بازیگری است که در حین اجرا واقعا می میرد. آری رژیم در ادامه ی فاز رشوه دادن به مردمی که به جان آمده اند، آمادگی خود را برای قربانی کردن احمدی نژاد اعلام کرده است و تمامی مقدمات آن را هم فراهم کرده است. (اگر او به فرض از مجرای قانونی مانند رای عدم کفایت مجلس از صحنه حذف شود، امکان محتملی است که رهبر فرزانه را هم از تناقض گویی نجات می دهد). اینکه همه چیز این گونه رسوا برای پایین انداختن زود هنگام پرده ی آخر نمایش مهیا شده است، نشان از انجام توافقاتی در «بالادست» می دهد که پیام آتش بس رفسنجانی تنها بخش علنی آن برای مردم بوده است. حتی در تیم تبلیغاتی اصلاح طلبان هم به تازگی (فراخوان مخملباف – سازگارا برای چهل ندا) از موسوی به عنوان «رئیس جمهور منتخب» یاد می شود؛ همچنان که در محتوای تبلیغاتی - عملیاتی آنها نیز ادبیات و نمادهای مذهبی بسیار پررنگ تر و در فراخوان هایشان عکس های موسوی بسیار نمایان تر شده است.

گویی «جمهوری اسلامی» خیز برداشته است تا بار دیگر با پشتیبانی مردم تجدید حیات کند – گیریم در شمایی متفاوت - ، یعنی از تکانه ی عظیم آذیخواهانه ای که مردم ایجاد کرده اند، برای بیرون آوردن چرخ های سنگین اش از گل و لای کهنه بهره گیرد.

اما آیا مردم اجازه خواهند داد بار دیگر مستبدان و فرصت طلبان زمان ختم حماسه و ترک گفتن صحنه را برای آنها تعیین کنند؟ آیا مردم شمایل بزرگ شده ای از همان دستگاه سلطه و سرکوب با آمران و خادمان همیشگی اش را به عنوان دستاورد جنبش عظیم و پرهزینه ی خود خواهند پذیرفت؟ همچنان باید امیدوار بود و تلاش کرد که پرده ی آخر این بازی را هم مردم خود رقم بزنند.